

## ماهیت شرور چیست؟

ماهیت «شرور»، عدم است، یعنی بدی‌ها همه از نوع نیستی و عدمند. مقصود کسانی که می‌گویند «شر عدمی است» این نیست که آنچه به نام «شر» شناخته می‌شود وجود ندارد، تا گفته شود این خلاف ضرورت است، بالحسّ و العیان می‌بینیم که کوری و کری و بیماری و ظلم و ستم و جهل و ناتوانی و مرگ و زلزله و غیره وجود دارد، نه می‌توان منکر وجود اینها شد و نه منکر شر بودنشان؛ سخن در این است که همه اینها از نوع «عدمیات» و «فقدانات» می‌باشند و وجود اینها از نوع وجود «کمبودها» و «خلأها» است و از این جهت شر هستند که خود، نابودی و نیستی و یا کمبودی و خلأ هستند، و یا منشأ نابودی و نیستی و کمبودی و خلأند. ما، نادانی، فقر و مرگ را بد می‌دانیم. اینها ذاتاً نیستی و عدمند. گزندگان، درندگان، میکروبها و آفتها را بد می‌دانیم. اینها ذاتاً نیستی نیستند، بلکه هستی‌هایی هستند که مستلزم نیستی و عدمند و از آن جهت بد هستند که موجب مرگ یا از دست دادن عضوی یا نیرویی می‌شوند یا مانع و سدّ رسیدن استعدادها به کمال می‌گردند.

## آیا بدی‌ها یک صفت حقیقی است یا یک صفت نسبی؟

شروری که خود عدمی هستند مانند جهل و عجز و فقر، صفاتی حقیقی (غیر نسبی) ولی عدمی هستند؛ اما شروری که وجودی هستند و از آن جهت بدند که منشأ امور عدمی هستند، مانند سیل و زلزله و گزنده و درنده و میکروب بیماری، بدون شک بدی اینها نسبی است. از اینگونه امور، آنچه بد است، نسبت به شیء یا اشیاء معینی بد است. اشیاء از آن نظر که خودشان برای خودشان وجود دارند حقیقی هستند و از این نظر بد نیستند. هر چیزی خودش برای خودش خوب است، اگر بد است برای چیز دیگر است. پس بد بودن یک شیء در هستی فی نفسه آن نیست، در وجود بلاضافه آن است. از طرف دیگر شکی نیست که آنچه حقیقی و واقعی است وجود فی نفسه هر چیز است، وجودات بلاضافه، اموری نسبی و اعتباری‌اند، و چون نسبی و اعتباری‌اند، واقعی نیستند، یعنی واقعاً در نظام وجود قرار نگرفته‌اند و هستی واقعی ندارند.

درباره این امور نمی‌توان این پرسش را به این صورت مطرح کرد که چرا فاعل و مبدأ، این وجودهای اضافی و اعتباری را آفرید؛ زیرا این وجودات اولاً واقعی نیستند تا سخن از آفرینش آنها به میان آید، و ثانیاً این وجودهای اعتباری و انتزاعی، از لوازم وجودهای واقعی‌اند و به صورت مستقل قابل طرح نیستند. از این جهت حکماء گفته‌اند شرور، بالذات مورد تعلق آفرینش قرار نمی‌گیرند؛ مخلوق بودن و معلول بودن آنها بالعرض است؛ درست مثل این است که می‌گوییم: «خورشید، سبب ایجاد سایه است». خورشید نور را واقعاً و حقیقتاً افافه می‌کند ولی سایه را حقیقتاً ایجاد نمی‌کند. سایه چیزی نیست که ایجاد شود. سایه از محدودیت نور پیدا شده است، بلکه عین محدودیت نور است. در مورد شرور، اعمّ از شرور نوع اول و شرور نوع دوم نیز مطلب از همین قرار است. شرور، اموری اعتباری و عدمی هستند.

## آیا شرور جهان از خیرات آن تفکیک ناپذیرند؟ آیا آنچه نقص و کاستی نامیده می‌شود شرّ محض است و خیری در آنها مستتر نیست؟

خوبی‌ها و بدی‌ها در جهان، دو دسته متمایز و جدا از یکدیگر نیستند آنطوری که مثلاً جمادات از نباتات، و نباتات از حیوانات جدا هستند. این خطا است که گمان کنیم بدی‌ها یک رده معینی از اشیاء هستند که ماهیت

آنها را بدی تشکیل داده و هیچگونه خوبی در آنها نیست، و خوبی‌ها نیز به نوبه خود، دسته‌ای دیگرند جدا و متمایز از بدی‌ها. خوبی و بدی آمیخته بهمند؛ تفکیک ناپذیر و جدا ناشدنی هستند. در طبیعت، آنجا که بدی هست خوبی هم هست، و آنجا که خوبی هست همانجا بدی نیز وجود دارد. در طبیعت، خوب و بد چنان با هم سرشته و آمیخته‌اند که گویی با یکدیگر ترکیب شده‌اند اما نه ترکیبی شیمیایی، بلکه ترکیبی عمیق‌تر و لطیف‌تر، ترکیبی از نوع ترکیب وجود و عدم.

وجود و عدم در خارج دو گروه جداگانه را تشکیل نمی‌دهند. عدم، هیچ و پوچ است و نمی‌تواند در مقابل هستی، جای خاصی برای خود داشته باشد، ولی در جهان طبیعت که جهان قوه و فعل، و حرکت و تکامل، و تضاد و تزاخم است همانجا که وجودها هستند عدمها نیز صدق می‌کنند. وقتی از «نابینایی» سخن می‌گوییم نباید چنین انگاریم که «نابینایی» شیء خاص و واقعیت ملموسی است که در چشم نابینا وجود دارد. نه، «نابینایی» همان فقدان و نداشتن «بینایی» است و خود، واقعیت مخصوصی ندارد.

«نادانی» فقدان و نبودن علم است. علم، یک واقعیت و کمال حقیقی است، ولی جهل و نادانی، واقعیت نیست. وقتی می‌گوییم: «نادان، فاقد علم است» چنین معنی نمی‌دهد که وی صفت خاصی به نام «فقدان علم» دارد و دانشمندان آن صفت را ندارند.

از آنچه گفته شد تا حد زیادی روشن گشت که شرور، غیر قابل تفکیک از خیرات‌اند، زیرا شروری که از نوع فقدانات و اعدامند، به عبارت دیگر خلأهایی از قبیل جهل و عجز و فقر که در نظام آفرینش وجود دارد، تا آنجا که به نظام تکوین ارتباط دارد، از قبیل عدم قابلیت ظرفیتها و نقصان امکانات است؛ یعنی در نظام تکوین برای هر موجودی هر درجه از نقص هست، به علت نقصان قابلیت قابل است نه به علت امساک فیض تا ظلم یا تبعیض تلقی شود. و اما شروری که وجودی هستند و در وجود فی نفس خود خیرند و در وجود لغیره شر، چنانکه گفته شد جنبه شریّت آنها به حکم اینکه نسبی و اضافی است و از لوازم لاینفک وجود حقیقی آنها است، از جنبه خیریت آنها تفکیک ناپذیر است.

جهان یک واحد تجزیه ناپذیر است. رابطه اجزاء جهان به این شکل نیست که بتوان فرض کرد که قسمت‌هایی از آن قابل حذف و قسمت‌هایی قابل ابقاء باشد. نه تنها عدمها از وجودها و وجودهای اضافی و نسبی از وجودهای حقیقی تفکیک ناپذیرند؛ خود وجودهای حقیقی نیز از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. صرف نظر از این جهت وقتی که جهان را جمعاً مورد نظر قرار دهیم ناچاریم بپذیریم که در نظام کل و در توازن عمومی، وجود پستی‌ها و بلندی‌ها، فرازاها و نشیبها، هموارها و ناهمواریها، تاریکی‌ها و روشنایی‌ها، رنجها و لذتها، موقّعیّت‌ها و ناکامیها همه و همه لازم است.

اساساً اگر اختلاف و تفاوت وجود نداشته باشد، از کثرت و تنوع خبری نخواهد بود و موجودات گوناگون وجود نخواهد داشت، دیگر مجموعه و نظام مفهومی ندارد. شکوه و زیبایی جهان در تنوع پهناور و اختلافهای رنگارنگ آن است. قرآن کریم، وجود اختلافها را از آیات و نشانه‌های قدرت حکیم و حاکم لایزال می‌شمرد؛ اختلاف الوان، اختلاف زبانها، اختلاف شب و روز، اختلاف انسانها و غیره.

زشتی‌ها نه تنها از این نظر ضروری می‌باشند که جزئی از مجموعه جهانند و نظام کل به وجود آنها بستگی دارد، بلکه از نظر نمایان ساختن و جلوه دادن به زیبایی‌ها نیز وجود آنها لازم است. اگر مابین زشتی و زیبایی، مقارنه و

مقابله برقرار نمی‌شد، نه زیبا، زیبا بود و نه زشت، زشت؛ یعنی اگر در جهان، زشتی نبود زیبایی هم نبود، اگر همه مردم زیبا بودند، هیچکس زیبا نبود؛ همچنانکه اگر همه مردم زشت بودند هیچ کس زشت نبود. در حقیقت احساس‌ها و ادراک‌هایی که بشر از زیبایی‌ها دارد، در شرایطی امکان وجود دارند که در برابر زیبایی، زشتی هم وجود داشته باشد. اینکه مردم به سوی زیباها کشانیده می‌شوند و مجذوب آنها می‌گردند، به عبارت دیگر اینکه تحرک و کششی به سوی زیبایی پیدا می‌شود به خاطر این است که زشتها را می‌بینند و از آنان روگردان می‌شوند.

گذشته از اینکه بدی‌ها، در جلوه دادن به زیبایی‌ها و در پدید آوردن یک مجموعه عالی، رُل مهمی دارند، مطلب اساسی دیگری در رابطه بدی و خوبی نیز وجود دارد. بین آنچه ما به عنوان مصیبت و بدی می‌خوانیم و آنچه به نام کمال و سعادت می‌شناسیم رابطه علی و معلولی وجود دارد. بدی‌ها مادر خوبی‌ها و زاینده آنها هستند. زشتی‌ها، مقدمه وجود زیبایی‌ها و آفریننده و پدید آورنده آنها می‌باشند. در شکم گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها، نیکبختیها و سعادت‌ها نهفته است همچنانکه گاهی هم در درون سعادت‌ها، بدبختی‌ها تکوین می‌یابند.

قرآن کریم برای بیان تلازم سختی‌ها و آسایش‌ها می‌فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، پس حتماً با سختی، آسانی است، حتماً با سختی آسانی است». قرآن نمی‌فرماید که بعد از سختی، آسانی است؛ تعبیر قرآن این است که با سختی، آسانی است، یعنی آسانی در شکم سختی و همراه آن است.

این خصوصیت، مربوط به موجودات زنده، بالخصوص انسان است که سختی‌ها و گرفتاری‌ها مقدمه کمال‌ها و پیشرفت‌هاست. ضربه‌ها، جمادات را نابود می‌سازد و از قدرت آنان می‌کاهد ولی موجودات زنده را تحریک می‌کند و نیرومند می‌سازد.

مصیبت‌ها و شدائد برای تکامل بشر ضرورت دارند. اگر محنتها و رنجها نباشد بشر تبه می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، همانا انسان را در رنج و سختی آفرینش داده‌ایم».

**خدا برای تربیت و پرورش جان انسانها دو برنامه تشریحی و تکوینی دارد و در هر برنامه، شدائد و سختیها را گنجانیده است. در برنامه تشریحی، عبادات را فرض کرده و در برنامه تکوینی، مصائب را در سر راه بشر قرار داده است. روزه، حج، جهاد، انفاق، نماز، شدائدی است که با تکلیف ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام آنها موجب تکمیل نفوس و پرورش استعدادهای عالی انسانی است. گرسنگی، ترس، تلفات مالی و جانی، شدائدی است که در تکوین پدید آورده شده است و بطور قهری انسان را در بر می‌گیرد.**

از این رو است که وقتی خدا نسبت به بنده‌ای از بندگانش لطف مخصوصی دارد او را گرفتار سختیها می‌کند. در حدیثی از حضرت امام صادق (ع) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا، خدا زمانی که بنده‌ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه‌ور می‌سازد».

یعنی همچون مربی‌ی شنا که شاگرد تازه کار خود را وارد آب می‌کند تا تلاش کند و دست و پا بزند و در نتیجه ورزیده شود و شناگری را یاد بگیرد؛ خدا هم بندگانی را که دوست می‌دارد و می‌خواهد به کمال برساند، در بلاها غوطه‌ور می‌سازد. انسان اگر یک عمر درباره شنا کتاب بخواند، تا در آب نرود شناگر نمی‌شود؛ زمانی شناگری را می‌آموزد که عملاً در آب قرار گیرد و مبارزه با غرق شدن را تمرین کند و احیاناً خود را با خطر غرق شدن در صورت دیر جنیدن مواجه ببیند. انسان باید در دنیا شدائد ببیند تا خروج از شدائد را یاد بگیرد، باید سختی‌ها ببیند تا پخته و کامل گردد.

سختی و گرفتاری، هم تربیت کننده فرد و هم بیدار کننده ملتهاست. سختی، بیدار سازنده و هوشیار کننده انسانهای خفته و تحریک کننده عزمها و اراده‌هاست. شدائد همچون صیقلی که به آهن و فولاد می‌دهند، هر چه بیشتر با روان آدمی تماس گیرد او را مصمم‌تر و فعال‌تر و بُرنده‌تر می‌کند؛ زیرا خاصیت حیات این است که در برابر سختی مقاومت کند و بطور خودآگاه و یا ناخودآگاه آماده مقابله با آن گردد.

با توجه به فواید ارزنده بلاهاست که صفت رضا به قضای الهی و خشنودی به آنچه خدا پیش می‌آورد ایجاد می‌گردد. در برخی از دعاهاى مأثورہ آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ، خدایا از تو می‌خواهم که صبر سپاسگزاران را به من عنایت کنی».

صبر سپاسگزاران، صبر تلخ نیست؛ آن صبر، همچون شهد، شیرین است. آنان که می‌دانند بلاها تربیت کننده روان آدمی است، نه تنها در برابر آنها خشنودی دارند و با آغوش باز به استقبال آنها می‌روند، بلکه احیاناً خود را در چنگ بلا می‌اندازند و برای خود حادثه می‌آفرینند؛ آنان دریا و گرداب ایجاد می‌کنند تا در آن شنا کنند و خود را ورزیده سازند.

از بحث‌هایی که در این بخش داشتیم به این نتیجه دست یافتیم که فرمول اصلی آفرینش جهان، فرمول تضاد است و دنیا جز مجموعه‌ای از اضداد نیست. هستی و نیستی، حیات و موت، بقاء و فناء، سلامتی و بیماری، پیری و جوانی، و بالاخره خوشبختی و بدبختی در این جهان توأمند.

تغییرپذیری ماده جهان و پدید آمدن تکامل، ناشی از تضاد است. اگر تضاد نمی‌بود هرگز تنوع و تکامل رخ نمی‌داد و عالم هر لحظه نقشی تازه بازی نمی‌کرد و نقوشی جدید بر صفحه گیتی آشکار نمی‌شد. وقتی جسم به سوی محل طبیعی خود حرکت می‌کند که در غیر محل طبیعی خودش قرار بگیرد؛ اما زمانی که جسم در محل طبیعی خود باشد، ساکن و بی‌حرکت خواهد بود. انسان نیز وقتی به سوی کمال می‌شتابد که فاقد آن باشد. همواره سعادت انسان در مطلوب داشتن است، و مطلوب داشتن زمانی تحقق می‌پذیرد که فقدان و محرومیت در کار باشد.

۱- مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۱۲۵، صدرا، چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۹، تهران

قال الباقر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ»

امام محمد باقر عليه السلام می‌فرماید: «خداوند یاد می‌کند و مورد نوازش قرار می‌دهد بنده مؤمن را به وسیله فرستادن یک سختی و مشکل، آن‌طور که یک مرد وقتی که در مسافرت است با فرستادن یک هدیه خاندان خود را یاد می‌کند و مورد محبت و نوازش قرار می‌دهد».

بحار الانوار، جلد ۱۵، جزء اول، صفحه ۵۶، چاپ کمپانی - کافی، جلد ۲، صفحه ۲۵۵